

بازاندیشی پروژه ملت‌سازی در ایران -

سید شمس‌الدین صادقی^۱، مسعود اخوان‌کاظمی^۲، کامران لطفی^۳

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲، تاریخ تایید: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱)

چکیده

در کشور ایران به‌دلایلی چون ضعف در فقدان جریان‌ها و تشکلهای مدنی، واگرایی خرده فرهنگ‌ها، فقدان نگاه مبتنی بر برنامه‌ای مدون در راستای طراحی و تبیین الگویی مناسب از ملت‌سازی و مواردی دیگر از این دست، پروژه ملت‌سازی ناکام و ناتمام باقی مانده است و همواره شاهد آن بوده‌ایم که این مقوله به‌موازات دولت‌سازی، پیش‌رفته است. در واقع، ملت مفهومی نرم افزاری و انتزاعی است و ایجاد سازه ملت، مستلزم فراهم کردن مواد و مصالح خاصی است تا بتوان قالب یک ملت پایدار را پایه‌گذاری کرد و آن را به‌منصه ظهور رساند. این زیرساخت‌ها را می‌توان در ابعاد و شاخص‌هایی نظیر وضعیت ارتباطات اجتماعی، سهولت در گردش نخبگانی، یکپارچگی در حوزه‌های فرهنگی و زبان، تقویت و عقلانی‌سازی روندهای بروکراتیک، عنوان کرد تا پروژه ملت‌سازی تکمیل شود. بر همین اساس، پرسش اصلی این تحقیق آن است که تکوین ملت و فراگرد ملت‌سازی در ایران را بر مبنای چه الگویی می‌توان طراحی و تبیین کرد؟ در پاسخ این پرسش فرض را می‌توان طرح کرد که لازمه تکوین ملت، وجود زیرساخت‌ها و سازوکارهایی مبتنی بر تلقی نمودن آن به‌مثابه یک پروژه در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متناسب با ساختار و بافتار جامعه ایران، توسط دولت نخبگان، نهادهای مدنی، احزاب، تشکلهای مردم است. این تحقیق با استفاده از روش علی و بهره‌گیری از چارچوب نظری ملت-سازی کارل دوپیچ به‌دنبال تبیین این مسئله و پاسخ به‌سؤال اصلی تحقیق یعنی ناکامی در امر تحقق الگویی نو از ملت‌سازی انجام شده است.

واژگان کلیدی: ملت، پروژه ملت‌سازی، گردش نخبگانی، جامعه‌پذیری، توسعه.

Doi: 110.22034/JSI.2025.2032363.1724

- مقاله علمی پژوهشی؛

۱) دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. sh.sadeghi1971@gmail.com

۲) استاد گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. mak392@yahoo.com

۳) استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول). lotfi.kamran@razi.ac.ir

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیست و پنجم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۳، ص ۱۲۳-۱۰۱

۱. مقدمه

جامعه ایرانی، دارای ساختارهای بسیار ناهمگنی است؛ چراکه از اقوام، مذاهب، اقلیت‌های گوناگون، زبان‌ها و گویش‌های متکثر تشکیل یافته و در کمتر دوره‌ای از اعصار مختلف تاریخی، دارای وحدت و یکپارچگی ملی بوده است. از سوی دیگر، تنوع‌های فرهنگی همواره به مثابه زمینه‌ساز تقویت هویت ملی مطرح بوده و این امر، تمام جلوه‌های فرهنگ ایرانی را در خود به‌نمایش می‌گذارد. به‌علاوه این‌که استمرار و اقتدار یک جامعه در گرو هویت متمایز تاریخی، تمدن و همگونی آن در قالب یک ملت‌منسجم با تعریفی واحد، شفاف و مناسب از ملت در نظر گرفته می‌شود. مهم‌تر آن‌که امروزه نفوذپذیر شدن فزاینده مرزهای اجتماعی و درهم‌تنیدگی فرهنگ‌ها، واگرایی‌های درون فرهنگی را رقم زده و این امر می‌تواند استعداد و قابلیت زمینه‌های وقوع بحران و از هم گسیختگی ملی و نیز چندپارگی و حتی تجزیه جامعه ایرانی را فراهم کند.

به‌همین دلیل، ملت‌سازی در حقیقت پروژه‌ای قلمداد می‌شود که به‌واسطه آن جامعه با انباشت قدرت و توسعه ظرفیت‌های نهادی‌اش حاکمیت و استقلال خود را حفظ کرده و توسعه می‌بخشد. تحقق این وضعیت مبتنی بر تقویت همبستگی، یکپارچگی اجتماعی و نیز ثبات سیاسی به‌ویژه در ابعاد گسترش نهادهای دموکراتیک است. هدف این روند نیز تکامل هرچه بیشتر دولت و ملت است تا به‌عنوان ساختاری درهم‌تنیده و تفکیک‌ناپذیر تلقی شوند؛ یعنی ملت، دولت را از خود و همراه خویش تصور کند (مرادزاده و شاکری‌خوئی، ۱۳۹۵: ۱۲۴). با این تفاسیر این مسئله یعنی تکوین ملت در ایران از زمان مطرح شدن آن به‌صورت جدی تاکنون به تکامل نرسیده و الگویی مناسب نیز برای آن طراحی نشده است.

در همین راستا می‌توان اشاره کرد که در دوران معاصر رضاشاه، تحت تاثیر روشنفکران و برنامه‌های نوسازی که در ترکیه انجام شد و با عنایت به این‌که فرآیند گذار از جامعه سنتی به جامعه پیشرفته را طراحی نموده بود، مبادرت به‌انجام پروژه ملت‌سازی در ایران نمود اما به‌علت سیاست‌های تمرکزگرا، فقدان برنامه‌ریزی، ضعف حکومت، تقلید و عدم استفاده از یک الگوی مناسب ملت‌سازی، در نهایت، نتیجه‌ای غیر از تقابل هویت اسلامی-ایرانی با ملی‌گرایی افراطی او حاصل نشد و کل برنامه در عمل با شکست مواجه شد. پس از رضا شاه، در دوران حکومت پهلوی دوم نیز سیر تطور ملت‌سازی در ایران بدون به‌کارگیری برنامه‌ای دقیق، منسجم و حساب شده همچنان ادامه یافت و عمدتاً کانون تمرکز در بهره‌گیری از ایدئولوژی باستان‌گرایی، جهت تقویت ملی‌گرایی ایرانی قرار گرفت؛ اما سیاست‌های ملت‌سازی در این دوران با تضعیف و تحلیل

تدریجی ظرفیت‌های نهادی حکومت و شکل‌گیری بحران‌های جدید نظیر مداخله‌های خارجی بیگانگان و وابستگی دربار و تحولات داخلی با ناکامی مواجه شد و حکومت پهلوی دوم نیز در راستای به‌تمام رساندن رسالت تاریخی خود، در زمینه ایجاد الگویی از ملت‌سازی پایدار، دچار توقف و ایستایی گردید.

با پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، مجدداً رویکردهای ملت‌سازی در قالبی دیگر و با شدت و حدت خاصی، دنبال شد اما جنبه‌های کلیدی آن، همواره مورد غفلت متولیان امر و دستگاه‌های اجرایی در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفت؛ تاجایی که شواهد موجود حاکی از آن است که وضعیت هویت ملی و روح جمعی در کشور، چندان مناسب و مطلوب نیست. در حقیقت، هر چند ایران منبع و سرچشمه غنی و قابل توجهی بنام هویت ایرانی دارد و این هویت به‌عنوان یک محور اساسی، آحاد جامعه را منسجم و بین آن‌ها پیوند برقرار کرده و به آنان وحدت بخشیده است اما اگر اندکی با دقت در بافت جمعیتی، فرهنگی و قومی-مذهبی کشور بنگریم در می‌یابیم که در درون این بافت‌های متنوع و پیچیده، قابلیت‌های تضعیف‌کننده‌ای برای نیز وجود دارد که لزوم توجه هرچه بیشتر به‌خط مشی‌های ملت‌سازی را اجتناب‌ناپذیر نموده است.

در همین راستا پرسش اصلی این تحقیق آن است که تکوین ملت و فراگرد ملت‌سازی در ایران را بر مبنای چه الگویی می‌توان طرحی و تبیین نمود؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌گردد که لازمه تکوین ملت، وجود زیرساخت‌ها و سازوکارهایی مبتنی بر تلقی نمودن آن به‌عنوان پروژه ای در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متناسب با ساختار و بافتار جامعه ایران توسط دولت (نخبگان، نهادهای مدنی، احزاب، تشکل‌ها) و مردم است. بنابراین، ملت‌سازی در ایران، به‌علت پروژه تلقی نشدن، تاکنون موفق نبوده و ما در این پژوهش به‌دنبال آن هستیم تا راهکارهایی را برای تحقق و تدوین این پروژه (ملت‌سازی) با توجه به‌چارچوب نظری کارل دویچ و نیز ابتکارهایی که در راستای این نظریه می‌توان ایجاد کرد، ارائه دهیم. به‌همین منظور این تحقیق در دو حوزه یعنی نقش دولت و سپس مردم و چگونگی تکوین پروژه ملت‌سازی پیش برده شده است.

۲. مبانی و چارچوب نظری

اندیشه شکل‌گیری ملت همسو با دولت و در فرایند تاریخی عصر رنسانس ظهور یافت. تکوین دولت‌های مدرن را اغلب زمان فروپاشی دولت‌های فئودال و ظهور دولت‌های مطلقه می‌دانند. به

زعم برخی اندیشمندان، دولت مطلقه مقدمه پیدایش ساخت دولت مدرن ملی بوده است و بسیاری از جامعه‌شناسان از قبیل ماکس وبر^۱، الکسی دوتوکویل^۲ و جیان فرانکو پوجی^۳ تکوین دولت مطلقه را با پیدایش دولت مدرن یکسان تلقی کرده‌اند. پس از سست شدن پایه‌های دولت مطلقه به دلایل گوناگون تاریخی، سیاسی و اجتماعی دولت‌های لیبرال یا همان مشروطه از دل دولت‌های مطلقه سر برآورده و بدین ترتیب دولت مدرن در یک سیر تاریخی تحول دولت فئودالی به دولت مطلقه و تحول دولت مطلقه به دولت لیبرال پدید آمده است و تاکنون یک‌هزار و پنجاه و تنها قالب مشروع نظم و قدرت سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شود (نیکونهاد و صلاح، ۱۴۰۳: ۲۶۲۶).

به موازات دولت، واژه ملت به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌شود که دارای سرزمینی معین، فرهنگ و زبانی مشترک و سابقه تاریخی یکسانی هستند و دارای دولتی هستند که از شناسایی بین‌المللی برخوردار است. لذا آنچه یک گروه انسانی را به ملت تبدیل می‌کند، عناصر گوناگون و دیرپایی چون تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، سرزمین واحد و برخورداری از مرزهای شناخته شده و متمایز از دیگر واحدها، زبان مشترک و مهم‌تر از همه نهاد سیاسی اداره کننده آن سرزمین است (احمدی، ۱۳۹۰: ۷۸). در این راستا، ملت‌سازی توصیف کننده همگرایی و انسجام گسترده میان دولت و جامعه و نیز توسعه و بسط یک هویت ملی مشترک است (کلست، ۲۰۱۷: ۱؛ ریمر، ۲۰۰۵: ۳۷۶-۳۷۵). از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این عرصه می‌توان به کارل دویچ^۴ اشاره نمود. کارل دویچ، پنج شاخص کلیدی را در یکپارچگی ملی دخیل می‌داند که مبنای تشکیل ملت‌ها و کشورها را فراهم می‌سازند؛ این شاخص‌ها از این قرار اند:

۲-۱- یکپارچگی در حوزه امور بروکراتیک

دولت مدرن نسبت به دولت‌های قبلی وظایف بیشتری بر عهده دارد و در اغلب امور مربوط به شهروندان مداخله می‌کند. در گذشته، حکومت‌ها توجه چندانی به افراد تابع خود نداشتند اما دولت مدرن نسبت به سرنوشت شهروندانش احساس مسئولیت می‌کند و خدمات وسیعی را انجام می‌دهد؛ به همین دلیل حوزه اداری دولت مدرن بسیار گسترده است. به نظر دویچ، وحدت مردم باعث افزایش قدرت عمل دولت می‌شود و به همین دلیل دولت سعی در متحد نمودن مردم تابع خود دارد. به عقیده دویچ، دولت قوی مردم را یکنواخت و متحد و همگون می‌سازد و مردم متحد

1 Max Weber

2 Alexis de Tocqueville

3 Gianfranco Pogg

4 Karl W. Deutsch

و یکنواخت دولت را قوی می‌سازند. بنابراین از اتحاد و انسجام دولت و مردم، ملت شکل می‌گیرد و ملت نیز عبارت است از مردمی که دارای دولت هستند (دویچ، ۱۹۹۸: ۱۵).

۲-۲- یکپارچگی زبان

یکی دیگر از عناصر مهم تکوین ملت‌ها زبان است و در واقع با نحوه درک و تجربه جهانی ارتباط خیلی نزدیکی دارد. مثلاً دامنه و ساختار واژگانی که به کار می‌بریم بیانگر توانایی ما در توصیف تجربه‌های ما است. به علاوه این واژگان معنای خود را از یک جامعه معنایی می‌گیرند که شبکه‌ای از هم‌زبانان است و از زمانی که صحبت کردن را می‌آموزیم، وارد آن می‌شویم. از این رو، زبان تجسم تجربه جمعی ملت است و نقش مهمی در انتقال هویت ملی ایفا می‌کند؛ ممکن است که مردم با یک زبان مشترک شروع کنند و آن را در سراسر دوره زندگی خود حفظ نمایند (دویچ، ۱۳۷۷: ۹).

۲-۳- چرخش نخبگانی

علاوه بر این، در جهان کنونی در سیاست و حکومت، ائتلاف در سطوح مختلف نخبگان دولتی پدیده‌ای رایج است و در واقع نشانگر بُعد سازش در مقابل بُعد دیگر سیاست، یعنی ستیز و درگیری است. در جوامع سیاسی امروز، منابع قدرت متکثر و پراکنده‌اند و در نتیجه، گروه‌های قدرت متعددی برای رقابت بر سر آن پدید آمده‌اند. در حقیقت، یکپارچگی در سطح نخبگان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تخصیص و توزیع ارزش‌ها و منابع سیاسی در جامعه به‌شمار می‌رود و به سخن دیگر، یکی از ابزارهای اصلی برقراری عدالت سیاسی و ارزش‌های اجتماعی در جامعه است (دویچ، ۱۳۷۷: ۱۱).

۲-۴- یکپارچگی فرهنگ و قبائل

از سویی دیگر، فرآیند یکپارچگی در رابطه با قبیله‌ها، ناشی از بسط و گسترش حس خویشاوندی و قبیله‌ای به تمام مردم و فرهنگ‌های آنان است. کارل دویچ با مطالعه شکل‌گیری ملت در کشورهای مختلف، تشکیل ملت را پیامد یکپارچه‌سازی قبایل و فرهنگ‌ها می‌داند. او به نقش فرهنگ و عادات ارتباطی مشترک در یکپارچه‌سازی قبایل اهمیت فراوانی می‌دهد و بر این باور است که چنین اشتراکی نقش مهمی در ایجاد ملت دارد. این مردم منسجم و متحد همانند یک سیستم یکپارچه می‌توانند وسعت یابند و نیز حتی فرهنگ به‌عنوان یک عامل وحدت بخش می‌تواند به مردم به‌مثابه ملتی یکپارچه شکل داده و حتی میان گروه‌هایی که به‌زبان‌های مختلف تکلم می‌کنند، اتحاد ایجاد کند و ملت‌سازی را محقق سازد (دویچ، ۱۳۷۷: ۱۱).

۲-۵- یکپارچگی ارتباطات اجتماعی

در اثر ارتباطات اجتماعی، نوعی فضای گفتگویی مشترک شکل می‌گیرد که در آن انسان‌ها به‌درک مشترک معانی دست می‌یابند. در چارچوب چنین فضایی، ساکنان یک قلمرو خاص احساس وحدت می‌کنند و خود را دارای منافع مشترک می‌پندارند. مهم‌تر اینکه، اجتماعی که تاریخ مشترکی را به‌عنوان تجربه مشترک می‌پذیرد، اجتماعی برخوردار از عادات‌های مکمل و امکانات ارتباطی است. می‌توانیم گروه بزرگی از انسان‌ها را که با این عادات‌های مکمل و امکانات ارتباطی به‌هم پیوند خورده‌اند، ملت بنامیم. امکانات ارتباطی یک جامعه، نظامی به‌لحاظ اجتماعی استاندارد شده متشکل از یک زبان، حروف الفبا، نظام‌های نوشتاری، محاسبه و غیره را در برمی‌گیرند (دویچ، ۱۳۷۷: ۱۳).

۳. پروبلماتیک ملت‌سازی در ایران معاصر

تکوین ملت در باور و افکار رضاشاه با تعارض‌هایی در ساختمان اجتماعی کشور مواجه شد. در حقیقت، ایده او مبتنی بر پروژه جبریت و تحمیل بر جامعه شکل گرفته بود و این یکسان‌سازی ناهمگون در نهایت به یک ناسیونالیسم سیاسی منجر شد که بیش و پیش از آن‌که در ماهیت و مبانی خود، بیانگر آرمان‌های ملی باشد از نوعی ایدئولوژی دولتی حکایت داشت؛ زیرا این پروژه ملت‌سازی رضاشاه، تابع الزامات دولت اقتدارگرایی قرار گرفت که ویژگی بارز آن استبداد و دیکتاتوری بود. بنابراین، هدف رضاشاه از این سیاست، تمرکز هرچه بیشتر قدرت و مشروعیت-بخشی به حاکمیت مطلقه خود بود و به‌همین دلیل، پروژه ملت‌سازی نیز، شکست خورده باقی ماند. با سپری شدن دوران یاد شده و گذار از نظام اقتدارگرایی پهلوی اول، شاهد تداوم این سیستم به-نحو دیگری، توسط محمدرضاشاه پهلوی، بوده‌ایم. شکل‌گیری حکومت پاتریمونیال، مبتنی بر مؤلفه‌هایی همچون عدم موافقت با شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالارانه، برای مشارکت مؤثر جامعه در امور سیاسی، شخصی شدن ابزارهای قدرت و اعمال جابرانه آن از طریق دستگاه دیوان‌سالاری گسترده، فقدان نهادینگی سیاسی و تضعیف و تخریب نخبگان ابزاری و نیز صاحبان فکر و اندیشه از ویژگی‌های اصلی این دوره بود. با این وصف، محمدرضاشاه به‌تبعیت از حکومت پهلوی اول، تلاش کرد تا از طریق لایه‌های سیاسی و با تمسک به عظمت و شکوه گذشته ایران، فرآیند ناتمام ملت‌سازی را دنبال کرده و آن را کند.

او نیز در حقیقت، ملی‌گرایی را به‌ایدئولوژی رسمی دولت، برای جلب نظر مردم و بازنمایی ایده شاهی ایران باستان بدل نمود و به‌این ترتیب، نتوانست این فرآیند را برای رسیدن به مقصود

نهایی، مدیریت کند. شکل‌گیری ساختار پاتریمونیال و آمرانه سیاسی، سبب گسست در پارادایم ملت‌سازی شد و روند نُضج آن را به‌انحراف کشانید. بنابراین، بی‌توجهی به‌جوانب سیاسی و اجتماعی رویکردهای ملت‌سازی و نیز تقویت زبان بیگانه به‌جای زبان رسمی کشور، انسداد در کانال‌های ارتباطی در سطوح مختلف جامعه، مقاومت در ایجاد عرصه عمومی و تضعیف جامعه مدنی، فقدان فضای باز سیاسی، نادیده انگاشتن تکثرگرایی قومیتی، حکومت پهلوی دوم را در زمینه ملت‌سازی با بن‌بست و چالش‌های فراوانی مواجه ساخت و شاه را در انجام رسالت تاریخی خود ناکام باقی گذاشت؛ هرچندکه این اقدامات، مستظهر به‌حمایت‌های خارجی نیز بود.

به‌همین دلیل است که در این مقطع تاریخی، شاهد شکل‌گیری نوعی از ملت‌سازی شکست خورده و آرمان‌گرایانه (مصلحت‌گرایانه) هستیم که اساس و چارچوب آن صرفاً بر مبنای بازسازی مصلحتی و جبهه باستانی و تاریخی ایران بود. در حقیقت، این رویکرد برای تکوین ملت که می‌توان از آن به‌ناسیونالیسم باستان‌گرا یاد کرد، ناشی از خلأ هویتی و بحران معنایی حکومت وقت جهت‌بازایی و احیای یک امپراتوری جدید در قالب مدرن آن و نیز در راستای تداوم و بقای عمر دولت بود و نه مبتنی بر ایده‌ای خلاقانه و برآمده از متن جامعه و فرهنگ مولد کشور در راستای تحقق و ساخت ملتی فراگیر و یکپارچه. از این منظر، رویکرد حکومت پهلوی و به‌خصوص محمدرضاشاه به‌جامعه سنتی ایران در راستای ملت‌سازی آمرانه و تحکم از بالا به‌پایین بود و حتی در ایجاد طبقه متوسط آگاه و توانمند و پشتیبان حکومت نیز با شکست مواجه شد و همین اقشار به‌مخالفت با حاکمیت او برخاستند. قیام سال ۱۳۵۷ به‌همراه ناکامی در مجموعه عوامل دیگری در نظام اجتماعی کشور، منجر به‌وقوع انقلاب اسلامی در ایران گردید و سبب شد تا شاهد نوعی از تغییر پارادایمیک در ساختار سیاسی ایران باشیم و به‌همین جهت، واژه ملت در قاموسی متفاوت و در بستری ایدئولوژیک به‌حیات و تکوین خویش ادامه دهد و در چارچوبی نوین، خود را بازتعریف کند.

از این‌رو، هرچند فرآیند ملت‌سازی از دهه‌ها پیش در ایران روند خود را آغاز نموده اما به‌تبعیت از تغییر ماهوی و معنادار نظام سیاسی در ایران، نحوه و سیر شکل‌گیری مفهوم ملت در چارچوب مدرن و در قالب مفاهیم و ارزش‌های جامعه ایرانی در ذهن متفکران، سیاستگذاران و متولیان امر، به‌مفهومی ایدئولوژیک تبدیل گردید که مبتنی بر نگرش‌های ذهنی و اعتقادی بوده است. هرچند این ثبیت و تقویت بنیان‌های فکری و باورها به‌تحکیم ثبات در قلمرو جغرافیایی

کشور مدد رسانده اما نباید از این نکته غفلت نمود که ملت‌سازی، همواره چیزی فراتر از مسائل ایدئولوژیکی و سرزمینی، است.

از سویی دیگر این وضعیت جدید، باعث شکل‌گیری نوعی انترناسیونالیسم اسلامی در ایران شده که علاوه بر آن که بر اتحاد و همگرایی داخلی تأکید داشته به دنبال نوعی از وحدت عقاید و سیاست‌هایی است که منجر به منافع مشترک و همگرایی اقوام و ملت‌های سایر کشورهای اسلامی می‌شود. با اتکا به بررسی‌های ژرفی که در این زمینه به عمل آمده و نیز بر اساس آنچه مشهود به نظر می‌رسد در سال‌های پس از پیروزی انقلاب در مجموعه نهادهای سیاسی و اجتماعی کشور و به خصوص اسناد مدون و مکتوب بالا دستی، نشانه و دلالت خاصی از وجود برنامه و الگوی کلان برای تحقق ملت‌سازی به چشم نمی‌خورد.

همچنین، ضعف در عدم طراحی الگوهای یکسان متناسب با نحوه زیست ایرانی-اسلامی و نیز فقدان انسجام ساختاری و چندگانگی در میان نخبگان سیاسی پس از انقلاب اسلامی در راستای توجه به یک الگوی سامان‌مند از مقوله ملت، سبب به حاشیه رفتن پروژه ملت‌سازی در ایران شده است. علاوه بر این، ضعف در ایجاد نهادها و تشکل‌های مدنی و عدم توجه به تکثرگرایی فرهنگی و بازاندیشی مثبت در این مقوله، نوعی از تعارضات اجتماعی را رقم زده که به تعمیق شکاف میان دولت و ملت منجر شده است. بنابراین، شناخت دقیق و جامعی از سیر و روند عدم تکوین ملت در ایران پس از انقلاب اسلامی، برای متولیان امر، مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر است. با عطف توجه به این مباحث در بخش دوم این مقاله به راهکارهای پیشنهادی، جهت تقویت و تکوین پروژه ملت‌سازی در ایران می‌پردازیم.

۴. تسهیل و بهینه‌سازی روند گردش نخبگان

در راستای نظریه کارل دویچ، چرخش نخبگانی در حوزه‌های مختلف سیاست، اجتماع و فرهنگ به لحاظ حساسیت و نیز نقش تعیین‌کننده‌ای که دارد در سلامت ساختار سیاسی و مدیریتی در جهت نیل به هدف‌ها و کارویژه‌های آن از اهمیت خاصی در راستای ثبات اجتماعی-سیاسی هر کشوری برخوردار است (ملکوتیان و غلام‌نیا، ۱۳۹۴: ۱۲۶). بر این اساس، لزوم توجه به گردش نخبگانی و ابزارهای تسهیل آن، امری اجتناب‌ناپذیر است. در این زمینه، تجربه کشورهای توسعه یافته، نشان می‌دهد که این موضوع تنها در ساحت نظری باقی نمانده بلکه عملیاتی و عینی شده است اما در جامعه ایران این عرصه تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته و در عمل نیز با موانع متعدد و زیادی روبرو بوده است.

از این‌رو، جامعه ناهمگون ایران کنونی، بیش از هر زمان دیگری به همگامی و همراهی قشرهای نخبه حوزه قدرت و تفکر در ابعاد مختلف نیازمند است تا به‌واسطه این امر، شاهد کاهش اختلاف‌ها در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی باشیم و نیز برآیند این همکاری، آحاد مردم را به‌سوی وحدت و انسجام‌ملی سوق دهد. بنابراین، راهکارهای زیر می‌تواند بستر و چارچوب مناسب و ساختارمندی را برای تقویت این هم‌افزایی و نیز بهسازی چرخش نخبگانی در اختیار تصمیم‌گیرندگان در سطوح کلان قرار دهد:

۴-۱- عقلانی کردن ساختارهای دیوان‌سالاری: هوشمندسازی حکمرانی

ملت‌سازی پدیده مدرنی است که لازمه تکوین آن، عزم و اراده جدی از جانب نخبگان است. به‌علاوه باید تأکید کرد که پدیده‌های آسیب‌شناختی موجود از قبیل انواع فسادهای اداری در میان نخبگان، رانت، سوء استفاده از جایگاه شغلی، فقدان تخصص لازم، بی‌تدبیری، ناکارآمدی و مواردی از این دست، سبب تضادها و تناقض‌های ساختاری می‌شود و به‌دنبال آن، بی‌اعتمادی عمومی، شقاق و چندپارگی در جامعه را رقم می‌زند. باکاسته شدن از این مسائل، نوعی وحدت و وفاق در حوزه تصمیم‌گیری‌ها حاکم می‌شود که می‌تواند جامعه را به‌سوی وحدت و یکپارچگی سوق دهد.

در این راستا به‌منظور نظم بخشیدن و انسجام به‌مدیریت کلان نهادها در مسیر دستیابی به-هدف‌ها باید از ساختارهای بوروکراتیک استفاده شود. در حقیقت، بوروکراسی نوعی از سازوکارهای طراحی شده برای اهتمام به‌انجام وظایف در سطوح عالی تصمیم‌گیری به‌واسطه هماهنگ ساختن نظام‌مند اقدامات و فعالیت مجموعه‌های تابعه است (بلاو، ۱۹۹۶: ۲۰). وجود دیوان‌سالاری قوی می‌تواند چارچوب اجتماعی همگنی را در تمام سطوح، اعم از نخبگان و مدیران یا کسانی که فرامین سیاسی را اجرا می‌کنند، خلق کند (لیفورت، ۱۹۸۶: ۹۱-۹۲).

با ایجاد شبکه یکپارچه و هوشمند در ابعاد و زمینه‌های نرم افزاری و به‌تبع آن سخت افزاری، روابط نهادی و بین‌بخشی شفافیت پیدا می‌کنند و نیز شایستگی و لیاقت مبنای توزیع منابع و ارزش‌ها قرار می‌گیرد. ساختارهای هوشمند، باعث سهولت در ارتباطات مسئولان و کارآمدی آن‌ها می‌شود و نیز به‌رقابتی شدن و ارتقای آن‌ها در چارچوبی عادلانه و پایدار تحقق می‌بخشد. این فرایند می‌تواند رویکرد تمایز و تفکیک کارکردی و تخصصی شدن امور را در تمامی نهادها اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، سرلوحه همه امور قرار می‌دهد.

خرده سیستم‌ها نیز به‌عنوان واحدهای زیرمجموعه و تابعه، هریک بایستی بر اساس وزن خود در جایگاه متناسب قرار گیرند و ایجاد زیرساخت‌های شبکه‌های ارتباطی در این واحدها بر اساس یک سلسله مراتب نوآورانه تدوین شود تا نخبگان و مدیران دولتی به‌دنبال حذف و طرد یکدیگر نباشند. این رویه، خود سبب کارآمدسازی و جلوگیری از تمرکزگرایی شده و به‌آن‌ها کمک می‌کند تا در تحلیل اطلاعات و گزینش صحیح، تصمیمات سنجیده‌تری را اتخاذ کنند و هدف‌های سازمانی خود را جهت بقاء و رشد با محیط سازگار نمایند. از این منظر، یک ساختار، زمانی هوشمند و عقلایی عمل می‌کند که قواعد آن به‌صورت دقیق و شفاف تنظیم شده و نقش‌ها و روابط آن‌ها نیز مستقل از نظر و دیدگاه شخصی افراد شاغل در آن سیستم‌ها باشد و نیز برپایه معرفتی پیشینی استوار گردد.

۴-۲- توسل به‌سپهر عمومی و رفع انسداد گفتمانی

حوزه عمومی، عرصه‌ای است که در آن افراد، برای مشارکت در گفت وگویی آزاد و علنی، گرد هم آمده‌اند (هابرماس، ۱۳۹۰: ۲۱۰). بر این اساس، مفاهیم و گفتگو باعث افزایش آگاهی‌های اجتماعی و فرهنگی، بالا رفتن میزان آستانه تحمل افراد و تقویت نگرش‌ها در راستای دستیابی به‌فهم مشترک مسائل و موضوعات می‌شود. این امر به‌دنبال خود، موجب اعتمادسازی و شکل‌گیری درک متقابل، رفع تعارض‌های درونی و ایجاد ایده‌های مناسب، جهت دستیابی به‌یک مدل مشترک، برای اجماع نظر و دیدگاه، در میان نخبگان می‌شود. از این منظر، حل تعارض‌های تاریخی و فلسفی میان نخبگان قدرت و نگرش جناح‌ها و روشنفکران اعم از چپ و راست در عرصه عمل و نیز امر سیاسی برای نیل به اجماع فراگیر امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. نکته مهم دیگر که می‌تواند به‌وحدت جامعه نخبگانی کمک کند، حرکت به‌سوی نوعی کثرت‌گرایی جناحی و حتی فراجناحی واقعی مبتنی بر اراده اکثریت مردم جامعه است. در این الگو، نمایندگان همه احاد مردم باید در تصمیم‌گیری‌های ملی در میان نخبگان در اداره و مدیریت کشور، حضور چشم‌گیر، داشته باشند. این چندجانبه‌گرایی در برگیرنده افزایش سطح همکاری و نیز ایجاد عمل مشترک است و تصمیم‌گیری‌ها در خصوص امور کشور به‌سهولت انجام می‌پذیرد و همچنین، راهکارهای حل مسائل و مشکلات به‌تفکرات یک حزب یا جناح خاص محدود نمی‌شود. معمولاً احزاب و جناح‌ها در هر کشوری، حول محور شکاف‌های اجتماعی شکل گرفته و می‌کوشند تا به‌صورت واقعی، نماینده قشر خاصی از افراد جامعه باشند و برای رفع تبعیض‌های موجود اعم از بی‌عدالتی قومی، مذهبی و نسلی راهکارهایی برای تحکیم همبستگی

اجتماعی و همگرایی ملی و تقویت پیوندهای دوستی در جامعه، ارائه نموده و از تعمیق تضادها ممانعت به عمل می‌آورند.

۵. ترویج الگوهای جامعه‌پذیری و ارتباطات اجتماعی

در زمینه نظریه دوپچ، جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن، یادگیری رفتارها، ارزش‌ها و هویت از طریق روابط بین فردی در جامعه است (کاستا، ۲۰۱۳: ۱) و نیز در آن بر مهارت‌ها و طرز تلقی‌هایی که برای ایفای نقش‌ها توسط افراد در جامعه ضروری است، تأکید شده است (مایر، ۱۹۵۰: ۵). بنابراین، جامعه‌پذیری را می‌توان نوعی یادگیری اجتماعی تعریف کرد که زمانی اتفاق می‌افتد که یک فرد با افراد دیگر، ارتباط برقرار می‌کند و از طریق افراد با درونی سازی هنجارها، ارزش‌ها و انتظارات اجتماعی، عضو جامعه می‌شوند (پرس، ۲۰۱۱: ۴). از این منظر، تقویت بخشی از بر همکنش‌های اجتماعی و کنشگری مدنی، عمدتاً در بستر جامعه‌پذیری سیاسی شکل می‌گیرد و به دنبال تحقق آن، شاهد نوعی همگن‌سازی اجتماعی، سازمان یافتن و انضباط در تشکیلات و ساختار مدنی و نیز سیاسی خواهیم بود. بر این اساس، فرایندهای جامعه‌پذیری سیاسی هنگامی روی می‌دهند که فرد اطلاعات، ارزش‌ها، رفتار و رویه‌های سیاسی را کسب می‌کند. به سخن دیگر، افراد همانگونه که در نقش‌های غیرسیاسی و نظام‌های اجتماعی جامعه‌پذیر می‌شوند در نقش‌ها و نظام سیاسی نیز جامعه‌پذیر می‌شوند و فرهنگ سیاسی را کسب می‌کنند (سینایی و مسعودی، ۱۳۹۱: ۸۳)؛ این جامعه‌پذیری سیاسی می‌تواند در ابعاد مختلفی به یکسان‌سازی اجتماعی به صورت قابل توجهی، کمک کند. مثلاً، مقوله‌هایی از قبیل شکل‌گیری انتخاب‌آگاهانه برای پذیرش نقش‌های سیاسی، صورت دادن به نگرش‌ها و تفکرات در مورد نظام سیاسی، افزایش و کاهش مشروعیت نظام، هویت بخشی و تضمین ثبات هویتی، توسعه و تعمیق فرهنگ سیاسی، تربیت و پرورش سیاسی، این قابلیت را در میان آحاد جامعه ایجاد می‌کند تا در رویکرد خود به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به صورت واحد و یکسان عمل کنند و در مواجهه با ناهنجاری‌ها و بحران‌ها، روندهای نوین و نیز تحولات ساختاری، تصمیمات خود را بر پایه منطق و عقلانیت اتخاذ کنند.

کمرنگ بودن برنامه ریزی منسجم در حوزه جامعه‌پذیری در کشور از مسائل مهمی است که سبب گردیده تا همواره شاهد چندصدایی مخرب و چندوجهی بودن رفتار افراد در جامعه باشیم؛ به نحوی که گویی هریک مسیر خاص خود را دنبال نموده و در برابر هنجارهایی اجتماعی و

رعایت حقوق شهروندی، پذیرش و تمکین زیادی را از آن‌ها، مشاهده نمی‌کنیم. از این منظر، رفتارهای فردی یا جمعی که در چارچوب اصول اخلاقی و قواعد عمل جمعی و رسمی جامعه، واقع نمی‌شود به آسیب‌هایی اجتماعی نظیر مهاجرت، بیکاری، سرقت و دزدی و سایر بزهکاری‌هایی که جامعه را دچار التهاب و تشتت می‌کنند، منجر می‌شود. راهکار برون رفت از این وخامت، اعمال و اجرایی کردن مراحل جامعه‌پذیری در متن جامعه، برای آحاد مردم است. به‌علاوه این‌که در کنار جامعه‌پذیری سیاسی، توجه به‌دو مقوله دیگر می‌تواند به‌گسترش انسجام و همبستگی ملی کمک کند: اول، ایجاد یک شخصیت منسجم و قوام یافته و دوم، تاکید بر نقش نمادهای ایرانی وحدت‌ساز مثل پرچم و سایر اسطوره‌ها و قهرمانان ملی.

برهمن اساس، توجه بیشتر و جدی به‌آثار باستانی و کتیبه‌ها، نقش انگاره‌ها و سنگ نوشته‌هایی مثل تخت جمشید و پاسارگاد و نیز شخصیت‌های اسطوره‌ای و پهلوانی، شاعران و هنرمندان بزرگ نظیر حافظ، سعدی، نظامی، جشن‌های ملی مانند یلدا، نوروز و همچنین نصب نمادهای وطنی نظیر پرچم در مکان‌های مهم نظیر فرودگاه‌ها، دانشگاه‌ها، سازمان‌های دولتی و مراکز فکری و تصمیم‌گیر که گواهی بر عظمت و هنرمندی ایرانیان است، می‌تواند به‌تقویت تعلق خاطر افراد و ایجاد روح جمعی در میان مردم، کمک کند و رشته‌های پیوند ملی را فزونی بخشد.

۶. مشارکت سیاسی نهادمند: رویش سرمایه اجتماعی و ارتقای تحرک شهروندان

ساختار سیاسی در ایران پیچیده است و بنابراین، باید تأکید کرد که یکی از نقایص اصلی این ساختار، وضعیت مشارکت سیاسی انفعال‌گونه در کشور است که در این زمینه، موانع زیادی در جامعه ایرانی وجود دارد و نهادهای سیاسی و حقوقی موجود نیز نتوانسته‌اند الگوی مناسبی را برای مشارکت فعال و پویای مردم طراحی و ترسیم کنند. براساس نتایج طرح ملی سنجش فرهنگ سیاسی مردم ایران، یافته‌های یک پیمایش ملی نشان می‌دهد که آگاهی سیاسی در بین مردم ایران زیاد نیست. این نتایج برگرفته از یک پیمایش ملی است که با جامعه آماری شهروندان بالای ۱۸ سال کشور و با تعداد نمونه آماری ۴۸۹۰ نفر در سال ۱۳۹۷ انجام شده است (مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران، ۱۳۹۷). از اینرو، ایران به‌لحاظ میزان آگاهی سیاسی در بین شهروندان در سطح مطلوبی نیست و به همین جهت به‌طور طبیعی، تمایل و اقبال عمومی به‌حضور در مسائل سیاسی نشان داده نمی‌شود. به سخن دیگر، این مطالعه بازگوی آن است که فرهنگ سیاسی مشارکتی در کشور کامل نیست و عوامل محیطی اثرگذار بر رفتار کنشگران اجتماعی، جهت تقویت مشارکت سیاسی تاحدود زیادی، مورد غفلت قرار گرفته است.

در واقع، مشارکت سیاسی مطلوب، تنها زمانی در یک جامعه به‌منصه ظهور می‌رسد که شهروندان از جمله گروه‌های اقلیت اعم از مذهبی، قومی، جنسیتی یا سیاسی خود را از طریق سیستمی سازماندهی شده و در فرآیندی واحد و سازگار با هم تعریف کنند (کار، ۲۰۰۷: ۱). در این راستا، احزاب و تشکلهای مدنی یکی از مهم‌ترین ارکان اصلی و زیربنای مشارکت سیاسی آحاد جامعه محسوب می‌شوند و می‌توانند ریل‌گذاری مناسبی را برای تقویت حضور مردم در عرصه سیاسی فراهم کنند. وجود نهادهای مدنی، متناسب با بافتار و ساختار یک جامعه، می‌تواند رفتار شهروندان را در حوزه مسائل سیاسی، نهادینه سازد تا خواسته‌هایشان را در چارچوب آن پیگیری و محقق نماید.

عدم درک صحیح نخبگان از اهمیت وجود احزاب و تشکلهای مدنی و نیز القائات فعالان عرصه سیاست به‌مردم مبنی بر عدم ضرورت وجود چنین تشکیلات سیاسی، بی‌اعتمادی مردم به احزاب که ریشه در حافظه تاریخی ایرانیان دارد، فقدان آموزش و جامعه‌پذیری سیاسی، دولتی بودن احزاب، ضعف تشکلهای و جامعه مدنی که عرصه‌ای فارغ از دخالت دولت را برای گفتگو و مفاهمه رقم می‌زند، همواره موجب بدبینی مردم به حزب و تشکیلات سیاسی شده است. از سویی دیگر، به‌دلیل آن‌که، سیستم سیاسی حاکم از حزب تشکیل نشده است، احزاب اندکی هم که وجود دارند در راستای تحقق مطالبات زندگی روزمره مردم فعالیت نمی‌کند و گستره فعالیت آن‌ها صرفاً به‌زمان انتخابات، محدود می‌شود و حضورشان در جامعه نیز، بیشتر نمادین است تا کارکردی. بنابراین، حزب می‌تواند فعالیت جمعی را تقویت نموده و بسیج مردمی را در راستای اجماع و همگرایی ملی در حوزه‌های بنیادین سیاسی و اجتماعی، موجب شود.

در این زمینه، تشکلهای مدنی در سیستم سیاسی، وظایفی را برعهده دارند که شامل کارکردهایی است که به یکپارچگی سیاسی کمک می‌کنند. بر این اساس، عملکرد نخبگان سیاسی در قالب احزاب و نهادهای مدنی، رابطه‌ای متقابل بین توسعه سیاسی از سویی و اثرات و اقدامات حزبی از سوی دیگر، ایجاد می‌کند. این رابطه، پیامدهای عمیقی را برای نظام‌های سیاسی و به‌ویژه در عصر حاضر در عرصه همگونگی ملی و حوزه ملت‌سازی به‌همراه دارد (چامبرس، ۱۹۶۶: ۷۹).

می‌توان گفت که مفهوم ملت زمانی تحقق می‌یابد که شهروندان انتخاب‌ها و ترجیحات کافی در عرصه‌های مختلف اجتماعی داشته باشند و بتوانند آزادانه با یکدیگر در تشکلهای مدنی ارتباط برقرار کنند. هدف از وجود این نهادهای مدنی نیز ساختن ملتی قوی و نیرومند است که

قادر به ایجاد توسعه باشد و بتواند به‌طور مؤثر در جمع ملت‌ها رقابت کند. بنابراین در درجه اول، ملت‌سازی مستلزم شناسایی ملی است؛ یعنی وضعیتی که در آن شهروندان خود را به‌عنوان اعضای یک جامعه ملی ببینند و نیز وابستگی میان آن‌ها فراتر از دلبستگی به قومیت خاص تقویت شود و به‌احساس وفاداری به‌کشور مبدل گردد (ایوواگوو، ۲۰۲۱: ۳). در مجموع، احزاب با ایجاد شبکه‌ای از انسجام و همبستگی، نقش مهمی در تقویت هویت و حتی مشروعیت سیاسی یک سیستم ایفا می‌کنند؛ زیرا در جامعه‌ای که روابط مردم مبتنی بر اعتماد و همبستگی باشد، امکان مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌ها و تحکیم دموکراسی به‌عنوان یک ویژگی توسعه سیاسی به‌مراتب بیشتر خواهد بود (مایلی، ۲۰۱۸: ۲۴۹). علاوه بر احزاب، رسانه‌های ارتباطات جمعی نیز در شکل دادن به افکار عمومی مردم، نقش به‌سزایی را دارند.

از سویی دیگر، وضعیت اقتصادی و تحقق رفاه شهروندان و سطح رضایتمندی آن‌ها، با مشارکت سیاسی شهروندان گره خورده است. تقریباً، باورهای عمومی در جامعه ایران آن است که دولت‌های پیشین در برآوردن رفاه اقتصادی آنان کوتاهی نموده و نتوانسته‌اند پاسخگوی نیازهای مردم باشند. حتی فرصت برابر، برای رسیدن به مناصب، مقام و قدرت در سراسر کشور، توزیع چندان مناسب و قابل قبولی ندارد. به‌علاوه نابرابری در حوزه‌های قومیتی در میان مردم نیز به‌رفاه و تحقق مطالبات‌شان آسیب فراوانی وارد کرده است.

این مشکلات موجب کاهش سطح رضایتمندی شهروندان در جامعه شده است؛ چرا که دولت به‌تأمین نیازهای اقتصادی مردم، پاسخ منطقی نداده و تبعیض‌های اقتصادی به‌حوزه قومیت‌ها و اقلیت‌های مذهبی نیز تسری پیدا کرده و باعث بدبینی و کاهش اعتماد عمومی شده و مسئله را بیش از پیش مبهم نموده است. از این‌رو، هنگامی که این مشکلات، عمق پیدا می‌کنند، قابلیت تبدیل به بحران سیاسی را نیز دارند. مهم‌تر آن‌که، نارضایتی اقتصادی و مشارکت سیاسی با یکدیگر ارتباط معکوس دارند؛ به‌دلیل آن که تراکم بالای نارضایتی در جامعه، می‌تواند افراد را نسبت به حضور در صحنه سیاسی و آینده کشور بی‌تفاوت نموده و در عین حال، برخی دیگر را به‌سوی مخالفت با وضع موجود سوق دهد.

رفاه عمومی در ابعاد مختلف اقتصادی و اجتماعی، می‌تواند دیگر مسائل سیاسی از جمله مشارکت سیاسی را که یکی از ارکان مهم دموکراسی است تحت تأثیر قرار می‌دهد (باوم و لک، ۲۰۲۳: ۳۴۴). به‌عبارت دیگر در جهان امروز، رابطه مشارکت سیاسی مردم در قالب جامعه مدنی و توسعه رفاه اقتصادی، نتیجه اعتماد متقابل مردم به یکدیگر و نیز به دولت است که از آن به‌عنوان

سرمایه اجتماعی یاد می‌شود. بخشی از اعتماد که از رفاه اجتماعی نشئت می‌گیرد، تأثیر زیادی بر میزان مشارکت سیاسی افراد جامعه دارد؛ چرا که نظم‌دهی شهروندان به‌حضور در عرصه سیاسی، اعتمادسازی میان مردم و دولت را رقم می‌زند (شهرام‌نیا و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۶۴-۱۶۳).

از جمله ویژگی‌های حکمرانی خوب، می‌توان به حاکمیت قانون، مدیریت عمومی مؤثر و کارآمد، شفافیت و پاسخگویی، هدف‌های توسعه‌گرایانه در طیف وسیعی از سیاست‌ها، برنامه‌ها و مؤسسات سیاسی خاص نظیر قوه مقننه و قضاییه اشاره نمود (گیسلکویست، ۲۰۱۲: ۸). بر این اساس، حکمرانی خوب، مبتنی بر حمایت متقابل و همکاری بین دولت و جامعه مدنی است که باعث تقویت مکانیسم‌های ارزشی و هنجاری برای تسهیل برهمکنش می‌شود که به‌نوعی زیربنای حاکمیت نیز تعریف شده است (اودو، ۲۰۰۵: ۴).

حوزه عمومی فعال که بر اصولی مانند شفافیت و مشارکت استوار باشد، باید بتواند پاسخگوی شهروندان خود هم باشد. در نتیجه، ایجاد یک جامعه مدنی پویا، می‌تواند پاسخگوی نیازهای فقیرترین اعضای جامعه هم باشد و عدالت سیستمی را که تامین‌کننده امنیت قانونی است، تضمین کند (سومرس، ۲۰۱۱: ۴). در بُعد اجتماعی، حکمرانی خوب، روابط درون جامعه را تعریف نموده و ابعاد هویتی و باورها را که در برهمکنش‌های اجتماعی اهمیت دارند، سازماندهی می‌کند (بریج، ۲۰۱۲: ۵). در مجموع، حکمرانی خوب با شفافیت در تدوین و اجرای خط‌مشی‌های عمومی، موجب دسترسی مردم به خدمات اجتماعی و تسهیل دسترسی‌شان به اطلاعات می‌شود و با ایجاد یک استراتژی قدرتمند، بهبود بخشیدن به وضعیت حقوق اقتصادی و اجتماعی شهروندان را پیگیری می‌کند (گزارش سازمان ملل، ۲۰۰۷: ۵-۱).

نتیجه آن‌که ایجاد شاخص‌های حکمرانی خوب در جامعه ایران، ظرفیت خلق آثار و پیامدهای مثبتی را در زمینه همگرایی ملی دارد؛ از جمله این‌که می‌تواند با ارائه خدمات مطلوب و الزامات اجتماعی، اعتماد مردم نسبت به مسئولان و دولتمردان را تقویت کند و از تفرقه و شکاف در سطح جامعه ممانعت به‌عمل آورد. به دنبال این امر، رشته‌های وحدت ملی مستحکم شده و حرکت از من به مای جمعی، آغاز می‌گردد. از این‌رو با ایجاد و تقویت نهادهای دموکراتیک و تشکل‌های حزبی و مدنی و ایجاد مشارکت سیاسی پویا و نهادینه شده و با توسل به الگوهای حکمرانی خوب و دولت‌های پاک، می‌توانیم شاهد رشد و رویش اعتماد و سرمایه اجتماعی به-عنوان زیربنای مطلوب، برای ساخت ملت در ایران باشیم.

۷. مدیریت صحیح اقوام و مذاهب و بازتعریف روابط میان فرهنگی

در خصوص روابط میان فرهنگی، باید اذعان کرد که این مفهوم به‌هنگارها و احکام فرهنگی تأثیرگذار بر رفتار ارتباطی میان افراد یک جامعه اشاره دارد (استفن و آ. فاس، ۲۰۰۹: ۲۵۰-۲۴۷). در بررسی عناصر روابط میان فرهنگی، باید به‌مؤلفه‌های اجتماعی- فرهنگی نیز توجه داشت که در زمان برقراری این نوع ارتباطات، ترکیب می‌شوند و به‌صورت مجموعه‌ای واحد، آشکار می‌شوند. این عناصر، همواره قابلیت فراهم کردن زمینه ارتباط افرادی از فرهنگ‌ها و سابقه‌های تاریخی متفاوت را دارند که شامل ادراکات، فرادگردهای کلامی و غیر کلامی است (ساماور و ریچارد، ۱۹۹۵: ۷۳-۶۶). همچنین به‌دلیل عدم پیگیری برخی هدف‌ها و تحقق نیافتن مطالبه‌ها، برخی گروه‌های اجتماعی به‌عنوان بخش‌هایی از جمعیت ایران با دشواری‌ها و مشکلاتی زیادی در زندگی روزمره خود روبرو هستند. به‌علاوه این‌که احساس تحقیرشدگی و نادیده گرفته شدن و وجود برخی تبعیض‌های ساختاری نسبت به‌احقاق حقوق‌شان، تمایل آن‌ها را به‌حفظ وحدت ملی تحت تأثیر قرار داده است.

از این منظر، ایجاد روابط میان فرهنگی پویا که در آن اجزای جامعه نظیر انواع مختلف گروه‌های کوچک و خاص محلی، قومی، زبانی و مذهبی در کشور در یک کل بهم تنیده، تجمع شوند تا جوامع کوچک به‌صورت یک جامعه بزرگ (ملت واحد) درآیند و به‌همبستگی ملی دست یابند، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است (خدایاری و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰). از سویی دیگر، مسئله جدایی و وحدت اجتماعی، دو مقوله متناقض هستند که در خصوص عناصر فرهنگی، باید مورد توجه جدی قرار گیرند.

وابستگی عمیق اقلیت‌ها به‌گروه فرهنگی خود و نیز فشارهای شدید اقتصادی و سیاسی بر آن‌ها و مقاومت‌شان برای حفظ فرهنگ و هویت خویش، می‌تواند به‌کاهش انسجام فرهنگی، تحرک اجتماعی، فردیت و یکپارچگی آن‌ها منجر شود (بن امی، ۲۰۰۰: ۱۱). به‌رسمیت شناختن اقلیت‌های ملی و حقوق معین افراد، انسجام اجتماعی را تقویت می‌کند. پس، اکثریت نیز باید امکان ورود به‌فرایند ملت‌سازی را به‌اقلیت‌های فرهنگی دیگر بدهد؛ زیرا، همچنان که اکثریت، حق شرکت در فرایند ملت‌سازی را دارند، اقلیت هم باید از چنین حقی برخوردار باشند (توسلی رکن‌آبادی و صالح‌زاده، ۱۳۹۳: ۵۶-۵۵).

نکته دیگر این‌که تحت حاکمیت تکثرگرایی فرهنگی، دولت بهتر حقوق شهروندان جامعه خود را بر اساس زندگی قومی، فرهنگی و مذهبی شناسایی می‌کند؛ مهم‌تر آن‌که، اصول

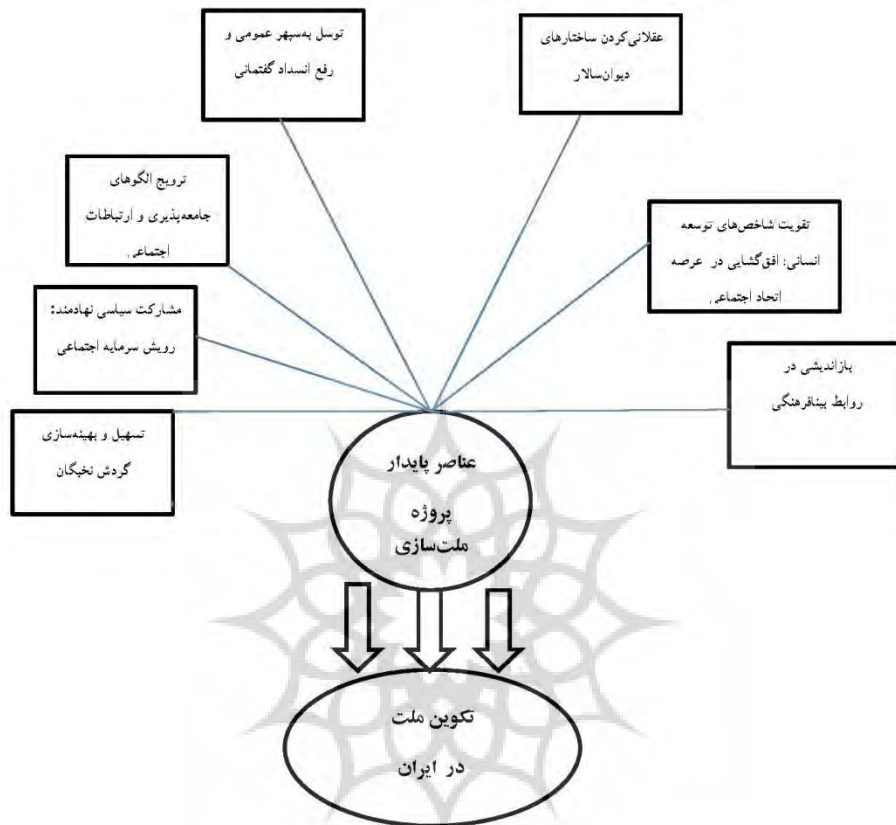
چندفرهنگی، مستلزم پذیرش نهادهای از پیش‌ساخته شده و ایجاد قوانین خاص در این‌گونه جوامع است (جوئو، ۲۰۰۸: ۱). همچنین در درون این ساختار، علاوه بر حقوق عمومی شهروندی، یعنی حقوقی که شامل همه شهروندان فارغ از تعلقات قومی و فرهنگی‌شان می‌شود، باید حقوق فردی و جمعی افراد نیز برای اعضای گروه‌های اقلیت قومی و ملی در نظر گرفته شود. در حقیقت، این‌گونه جوامع به‌دنبال تأمین تقاضای اقلیت‌ها در ساختار چند فرهنگی هستند و هدفشان از بین بردن تبعیض‌های قومی و احیای حقوق اقلیت‌ها (جوپکه، ۲۰۰۲: ۴۳۱) در راستای رفع مشکلات پراکندگی و تضاد قومیتی-مذهبی است. علاوه بر موارد یاد شده در بالا، می‌توان به راهکارهای زیر نیز در جهت حل معضل تضادهای قومیتی و مذهبی در جامعه ایران، اشاره کرد: توزیع عادلانه قدرت سیاسی، تغییر نگاه متمرکز دولت از قوم و طایفه به‌شهروند، عدم تلاش برای از بین بردن هویت اقلیت‌ها و ادغام آنان در هویت ملی کشور از زمره این قبیل راهکارها است.

۸. تقویت شاخص‌های توسعه انسانی: افق‌گشایی در حیطه اتحاد اجتماعی

از جمله شاخص‌های توسعه انسانی، بهبود وضعیت بهداشت (هرچه مردم سالم‌تر باشند، زندگی بهتری را تجربه می‌کنند)، دانش، رشد اقتصادی به‌عنوان شرط لازم برای بهبود رفاه افراد جامعه و نیز استانداردهای زندگی مردم است (طهماسبی، ۱۳۹۱: ۳). در همین راستا در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل در مورد تعریف این مفهوم چنین آمده است: توسعه انسانی روندی است که طی آن امکانات افراد بشر افزایش می‌یابد هرچند این امکانات به‌مرور زمان می‌تواند اساساً دچار تغییر در تعریف شود اما در کلیه سطوح توسعه، مسئله بنیادین برای مردم عبارت است از برخورداری از زندگی طولانی همراه با تندرستی، دستیابی به دانش و توانایی دستیابی به منابعی که برای پدید آوردن سطح مناسب زندگی لازم است. چنانچه این سه امکان غیرقابل حصول بماند، بسیاری از موقعیت‌های دیگر زندگی دست نیافتنی خواهد بود. گزارش اشاره شده در ادامه تعریف توسعه انسانی می‌افزاید: توسعه انسانی به همین جا خاتمه نمی‌یابد. انتخاب‌های دیگری نیز نزد مردم از ارزش والایی برخوردارند؛ مانند: آزادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ داشتن فرصت و موقعیت برای دستیابی به نقشی خلاق و سازنده؛ برخورداری از حیثیت و منزلت شخصی و حقوق انسانی (مظفری و اسکندری، ۱۳۹۴: ۴).

از این منظر، اگرچه تعریف ثابتی از ابعاد توسعه انسانی وجود ندارد اما مؤلفه‌های آن با آزادی سیاسی، خلاقیت و بهره‌وری در محیط اجتماعی، فرهنگ و دسترسی مستقیم به خدمات عمومی، ارتباط مستقیمی دارد (آلکیره، ۲۰۱۰: ۱۰). همچنین، کیفیت زندگی، رفع نیازهای اولیه انسان، جنبه‌های رفاه، شکوفایی اقتصادی، رفع محرومیت‌های مادی، نهادینه شدن خدمات، شفافیت در امور، باعث ادامه سنت‌های ارزشمند و تعهد به موازین و قواعد اجتماعی می‌شود (آلکیره، ۲۰۰۲: ۱۸۲). در مقابل، منابع ناکافی، فقدان هماهنگی و سیاست‌های ضعیف، باعث کند شدن پیشرفت و توسعه به‌ویژه شرایط زندگی و معیشت مردم می‌گردد (واتکینز، ۲۰۰۷: ۳۶۲). با عطف توجه به مفهوم توسعه انسانی در فرآیندهای سیاست‌گذاری، می‌توان گفت که توجه به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، باعث انسجام در جوامع می‌شود و این امر، مستلزم شناخت قابلیت‌های رفاهی و محرومیت‌های مردم است (استاهل، ۲۰۰۶: ۱۴). هنجارهایی نظیر جمع‌گرایی و احترام به فرهنگ‌های موجود در چارچوب جغرافیای ملی می‌توانند میزان انسجام در جامعه را از حداقل به حداکثر برسانند (دستمالچیان و دیگران، ۲۰۰۱: ۵۴۱).

در همین راستا، سیاست‌گذاری عمومی در سطوح کلان اجتماعی، برای تحقق یکپارچگی ملی، باید به سمت تقویت شاخص‌های توسعه انسانی، سوق یابد. مثلاً، سلامت مقوله‌ای است که از اولویت‌های همه آحاد جامعه و نیز از مهم‌ترین وظایف دولت، محسوب می‌شود؛ چراکه ضعف در مدیریت بهداشت روحی و جسمی افراد در جامعه، منجر به ایجاد اختلالات روحی و روانی، انزوا، گوشه‌نشینی، سرخوردگی، جدایی از جامعه و اتمیزه شدن در افراد شده و فرآیند اتحاد و همبستگی اجتماعی را مختل می‌کند. در مقابل، افزایش و بهبود وضعیت بهداشت جسم و جان مردم، باعث ایجاد روحیه نشاط و شادابی، امید به زندگی و روحیه متعالی، برای تقویت احساس نوع دوستی، همدردی و همبستگی بهتر اجتماعی، خواهد شد. همچنین، آموزش و تحصیلات عالی، ابزار مناسبی جهت تبدیل یک جامعه نامتجانس به جامعه‌ای متجانس و یکپارچه از طریق توسعه، تقویت فرهنگ و هویت مشترک می‌شود و نهادهای آموزشی نیز، وظایف و مسئولیت‌های خطیری در ایجاد وحدت رویه در جامعه بر عهده دارند (نظری و باقری، ۱۳۹۰: ۲۶). در مجموع با عطف به مطالب ارائه شده، می‌توان مدل زیر را به‌عنوان نسخه مناسبی برای تحقق، تدوین و شکل‌گیری پروژه ملت‌سازی به‌صورتی پایدار در ایران را بسیار مفید، قابل استناد و اجرا دانست (مدل ۱: روند تکوین پروژه ملت‌سازی در ایران).



مدل ۱. عناصر پایداری و روند تکوین پروژه ملت‌سازی در ایران

۹. نتیجه‌گیری

در این پژوهش کوشش شد تا با توسل به مبانی نظری موجود یعنی نظریه ملت‌سازی کارل دوویچ و نیز تکیه بر خلاقیت و توان فکری و فردی در راستای این نظریه، مدلی خاص و بومی، متناسب با ساختار و بافتار جامعه ایرانی، در حوزه تدوین سیاست‌های ملت‌سازی، ارائه گردد؛ به-نحوی که بتواند، ناکامی یک سده کوشش و فعالیت در زمینه ساخت ملتی همگون، در ایران معاصر را جبران کند و به تحقق پروژه ملت‌سازی پایدار و منسجم جامعه عمل بپوشاند. از این‌رو، جهت به‌ثمر رسیدن پروژه یاد شده، باید در دو بخش کلان، برنامه‌ریزی دقیق و جدی انجام داد: یکی در سطح عالی و کلان، یعنی در حوزه دولت که شامل نخبگان (اعم از ابزاری و فکری)، تشکله‌ها، نهادهای مدنی، حزبی و نیز ساختارهای بروکراتیک و دوم در سطوح پایین، میان لایه‌ها

و اقشار مختلف مردم در جامعه تا از طریق اصلاح این دو حوزه، روند ملت‌سازی اجرا شود و تکوین آن به‌منصه ظهور برسد.

در همین راستا به‌کارگیری رویکرد مدیریت هرچه بهتر گردش‌نخبگان در ساختارهای اداری و مناصب دولتی و نیز ایجاد فرهنگ تعامل‌گرایی بر پایه اخلاق متعالی و عمل‌گرا میان آن‌ها و نیز عقلانی‌سازی ساختارهای موجود، قابلیت ایجاد وحدت و یکپارچگی نظام‌مند را دارد تا بتوان از قبل آن به‌نوعی اجماع‌نخبگانی دست یافت. به‌علاوه این‌که با توجه به‌وجود جریان‌های فکری مختلف و گاه عمدتاً متضاد، توسل به‌یک سپهر عمومی برای تقویت و شکل‌گیری فضای مفاهمه و گفتگو در راستای رفع انسداد در گفت‌وگوهای موجود که بعضاً ریشه‌های تاریخی نیز در خود دارند، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

همچنین، مشارکت سیاسی به‌صورت نهادمند نیز از دیگر مؤلفه‌های مهمی است که منجر به بهبود حکمرانی در کشور خواهد شد و رضایت مردم و کارآمدی دولت را افزایش می‌دهد. به سخن دیگر، حضور فعال مردم در عرصه سیاسی، باعث پویایی جامعه می‌شود و نیز فرصت مناسبی را برای طرح مطالبات‌شان در فضای اجتماعی ایجاد می‌کند تا مسئولان نسبت به‌مرتفع نمودن این نیازمندی‌ها، مبادرت کنند. این امر در نهایت به‌همگامی و همراهی فزاینده با تمام اقشار جامعه منجر خواهد شد. این فرآیند به‌نوبه خود، سبب افزایش و رویش اعتماد ملی به‌عنوان رکن اصلی سرمایه اجتماعی، برای تقویت ریشه‌ها و پیوندهای ملی‌گرایانه، می‌شود.

در نهایت نیز، لزوم بازنگری و بازاندیشی در روابط بین‌فرهنگی مهم است و اگر با مدیریت و تدبیری صحیح و مبتنی بر راهبرد کثرت‌گرایی ارزشی، نسبت به این حوزه نگریسته شود، تهدیدات این عرصه را می‌توان به‌فرصتی برای اتحاد هرچه بیشتر مردم، در قالب ملتی یکپارچه، تبدیل کرد. نکته آخر این‌که، تقویت شاخص‌های توسعه انسانی در ابعاد آموزش، بهداشت جامعه و رفاه عمومی در حوزه اقتصادی نیز می‌تواند فرآیند ملت‌سازی را به‌دلیل رشد آگاهی، گسترش عدالت اجتماعی و تربیت انسان‌هایی شایسته، سازگار با جامعه و دولت با درایت و دارای عقلانیت تسهیل کند و در افق اتحاد اجتماعی، گشایش قابل توجهی را ایجاد کند. به این ترتیب، مجموعه این مؤلفه‌ها می‌تواند نوید تحقق الگویی از ملت‌سازی پایدار برای ایران را به ارمغان آورد.

منابع

- توسلی‌رکن‌آبادی، مجید و سیروان صالح‌زاده (۱۳۹۳). مبانی نظری شهروندی چندفرهنگی در اندیشه‌های ویل کیملیکا، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۵ (۳)، ۳۳-۶۲.
- حاجی مظفری، سارا، اسکندری، زهرا (۱۳۹۴). بررسی نقش شاخص‌های توسعه انسانی و اقتصادی در پیشبرد توسعه، *کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی*، ۱ (۱)، ۱-۲۰.
- خدایاری، جواد و دیگران (۱۳۹۷). زمینه‌های اجتماعی-سیاسی دولت-ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان پس از استقلال با تأکید بر بحران قره‌باغ، *پایان نامه کارشناسی ارشد. گروه الهیات و علوم سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه محقق اردبیلی*.
- دوینچ، کارل. دبلیو (۱۳۷۶). *ناسیونالیسم و انواع آن*، ترجمه محمد مقیاسی. تهران: مؤسسه مطالعات ملی. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱). ابعاد نامحسوس و خلقی توسعه نیافتگی ایران، *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۸ (۴)، ۱-۲۲.
- سینایی، وحید و مسعودی، حمید (۱۳۹۱). جامعه‌پذیری و بازجامعه‌پذیری سیاسی در نظام وظیفه (مطالعه نگرش دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد)، *فصلنامه مسائل اجتماعی ایران*، ۴ (۲)، ۱۰۴-۷۹.
- شهرام‌نیا، امیر مسعود و دیگران (۱۳۹۳). بررسی رابطه میان مشارکت سیاسی و رفاه اقتصادی (مطالعه موردی: دانشجویان، کارمندان و استادان دانشگاه اصفهان)، *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، ۵ (۱۹)، ۲۰۰-۱۶۰.
- طهماسبی، جواد (۱۳۹۱). شاخص توسعه انسانی و مقام ایران در جایگاه جهانی، *معاونت پژوهش‌های اقتصادی*، ۱ (۱۵۹)، ۱-۱۰.
- عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران*. تهران: قومس.
- گزارش (۱۳۹۷). طرح ملی سنجش فرهنگ سیاسی مردم ایران؛ آگاهی‌های سیاسی مردم ایران. مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا).
- مرادزاده، صدیقه و احسان شاکری‌خوئی (۱۳۹۵). بحران فرایند دولت-ملت‌سازی و نقش آن بر شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی در خاورمیانه (مطالعه موردی عراق و سوریه)، *فصلنامه مطالعات جامعه‌شناسی*، ۸ (۳۱)، ۱۲۳-۱۳۶.
- ملکوتیان، مصطفی و عبدالحمید غلامی‌نیا (۱۳۹۴). چارچوب نظری گردش نخبگان سیاسی شایسته و تأثیر آن بر ثبات سیاسی، *فصلنامه سیاست*، ۴۵ (۱)، ۱۲۵-۱۴۴.
- نظری، علی‌اشرف و باقری، صمد (۱۳۹۰). آموزش عالی و همبستگی ملی در ایران (۱۳۸۴-۱۳۶۸)، *فصلنامه مطالعات ملی*، ۱ (۱)، ۱-۲۸.

نیکو نهاد، حامد، صلاح، مهسا (۱۴۰۳). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و معنای مدرن ملت، **فصلنامه مطالعات حقوق عمومی**، ۵۴(۴)، ۲۶۱۹-۲۶۴۵.

هابرماس، یورگن (۱۳۹۲). **دگرگونی ساختاری حوزه عمومی**. ترجمه: جمال محمدی. تهران: افکار.

AbolAli Aghdaci, Ali and Mohammad Reza Mayeli. (2018). "Analysis of social capital and political development in Iran under the Hashemi Rafsanjani and Mahmoud Ahmadinejad governments". **Journal of International Area Studies Review**. Vol.21. No. 3. Pp. 249-270.

Alkire, Sabina. (2002). "Dimensions of Human Development". **Journal Of World Development**. Vol. 30. No. 2. Pp. 181-205.

Alkire, Sabina.(2010). "Human Development: Definitions, Critiques, and Related Concepts". **Oxford Poverty & Human Development Initiative (OPHI)**. No. 35. Pp. 1-54.

Baum, Matthew A and David A. Lake. (2003). "The Political Economy of Growth: Democracy and Human Capital". **American Journal of Political Science**. Vol. 47. No. 2. Pp.333-347.

Ben-Ami, Shlomo. (2000). **Ethnic Challenges to the Modern Nation State**. First published in Great Britain.

Blau, Peter. M. (1996). **Bureaucracy in modern society**. New York: Random House.

Costa, Cecilia. (2013). "Socialization and sociability". **Itallan Journal Of Sociology Of Education**. Vol.5. No.3 .Pp.246-269.

Dastmalchian, Ali and Othes. (2001). "Effective Leadership and Culture in Iran: An Empirical Study". **Applied Psychology See discussions, stats, and author profiles for this publication at: <https://www.researchgate.net/publication/227730261>**. Vol. 50. No. 4. Pp. 532 – 558.

Gisselquist, Rachel M. (2012). "Good Governance as a Concept, and Why This Matters for Development Policy". **World Institue for Development Economic Reserch**. No.30. Pp. 1-36.

Joppke, Christian. (2002). "Multicultural Citizenship: A Critique". **European Journal of Sociology**. Vol. 42. No. 2. Pp. 431 – 447.

Juteau, Danielle. (2008). **Multicultural Citizenship beyond Recognition**. University of Toronto Press.

Kar, Mehrangiz. (2007). **Political Participation in Iran from the Constitutional Revolution to the Present**. Washington: A Forum on Human Rights and Democracy in Iran.

Kolsat, pal.(2017). **Nation-Building And Social Integration Theory**. <https://folk.uio.no/palk/ch02.htm>.

Lefort, Claude. (1986). **The Political Forms of Modern Society Bureaucracy, Democracy, Totalitarianism**. Printed and bound in Great Britain.

Mayer, Philip. (1970). **Socialization: The approach from social anthropology**. Tavistock Publications.

Press, Salem. (2011). **The Process Of Socialization**. Pasadena, California Hackensack, New Jersey.

Rimmer, Andrea. K. (2005). "The concepts of state building, nation building and society building". **Institute for Strategy and Security Policy, Defence Academy, Vienna, Austria**. Vol. 4. No. 3. pp. 367-379.

- Samovar, Larry A and Richard E. (1995). **Porter, Intercultural Communication: A Belmont Wadsworth**. Printed in the United States of America.
- Somers, Nicholas. (2011). **Good Governance: Policy document**. Federal Ministry for European and International Affairs Directorate-General for Development Cooperation.
- Stahel, Andri. (2006). **Human Development assessment through the. Human-Scale Development approach: different perspectives in the contribution to a Sustainable Human Development Theory**. Universita Politecnica De Catalunya.
- Stephen W. Littlejohn, Karen A. Foss. (2009). **Encyclopedia of Communication Theory**. Pp. 247-250.
- Ten Berge, Allard-Jan. (2012). **Good Governance, Makes SenseA: Way to Improve Your Mission**. Civil-Military Cooperation Centre of Excellence.
- Udo E, Simonis. (2005). "Defining good governance: The conceptual competition is on". **WZB Berlin Social Science Center**. No.4. Pp. 1-12.
- United Nations. (2007). **Good Governance Practices For The Protection of Human Rights. Office of The United Nations High Commissioner For Human Rights**. New-York and Geneva.
- Watkins, Kevin. (2007). **Human Development Report 2007/2008**. Published by the United Nations Development Programme.

